

اطلاعات موازی

بازجویان و طراحان

یورش به حزب توده ایران

طرح اطلاعات موازی را سه امنیتی سپاه پاسداران تهیه کردند و نزد رهبر بردند. خاتمی از ترس تبدیل اطلاعات موازی به سازمانی با ساختار ساواک شاهنشاهی، از ادامه قضائی پیگیری گروه مجری و آمر قتل‌های زنجیره‌ای صرفنظر کرد. طراحان امنیتی پروژه مقابله با حزب توده، برای راه انداختن سازمان اطلاعات موازی پیش افتادند و از کمیته ضدخرابکاری زمان شاه الگوبرداری کردند. سیامک پورزند، ایرج جمشیدی، علیرضاجباری، وبلاگ نویس، ملی - مذهبی‌ها، سینماگران پیشرو ... بعنوان عوامل تهاجم فرهنگی و براندازان فرهنگی در يك پروژه امنیتی قرار گرفتند و طرح مقابله با آنها در اختیار رهبر گذاشته شد. در آستانه هر يك از این یورش‌ها، رهبر زمینه آن را در سخنرانی‌هایی که برایش ترتیب می دهند، فراهم می کند. هر سخنرانی رهبر، که از قبل توسط قائم مقام دفتر او تدوین می شود زمینه ساز يك یورش امنیتی و حادثه سازی در مملکت است.

چند تن از نویسندگان ثابت یادداشت های کیهان مستقیماً با محافل درونی اطلاعات موازی در ارتباط هستند، سیمای جمهوری اسلامی نقش پمپاژ جنگ روانی را دارد و روزنامه "سیاست روز" آشغال‌دانی کیهان و خبرهای امنیتی است. **رابط** روزنامه "سیاست روز" با **محفل اطلاعات موازی** که دبیر سرویس سیاسی این روزنامه بود، نزدیک به دو سال است به اتهام جاسوسی و **ارتباط با سفارت انگلیس** در بازداشت بسر می برد و به مطالب مهم و تکان دهنده‌ای درباره این ارتباطات اعتراف کرده است.

محمدرضا نقدی فرمانده سابق حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی در رأس يك باند قدرتمند فساد و سرقت قرار داشت، که در بازداشت به تخلفات گسترده باند اعتراف کرد. **ده ها فقره تجاوز** به عنف، تجاوز جنسی و **قتل، سرقت و باج گیری** در پرونده این باند ثبت شد. در این باند چندین نفر از نیروهای انتظامی و حتی یکی از پرسنل وزارت اطلاعات نیز به کار گرفته شده و یکی از **روحانیون عقیدتی** سیاسی ناجا به نام **بروجردی** نیز احکام شرعی سرقت‌ها و قتل‌ها را صادر می کرده است. سردار نقدی همان است که شهرداران تهران را در ابتدای ریاست جمهوری خاتمی دستگیر و شکنجه کرد و رفت به مجلس پنجم و با بغض در گلو گفت به من اگر رخصت بدهند، میلیون‌ها اختلاس را از بازداشت شدگان کشف می کنم!

بازداشتگاه غیررسمی که سازمان زندان‌ها هیچ نظارتی بر آن ندارد، در **ضلع شرقی میدان جوانان** قرار دارد و ساختمان مجاور آن متعلق به پانا (**خبرگزاری دانش آموزی**) است. اطراف این بازداشتگاه تماماً با دوربین‌های مدار بسته مجهز است و درون آن نیز يك بازداشتگاه با **سه سالن** و در هر سالن بیش از **ده بند** وجود دارد.

وقتی پروژه یورش به سینماگران و مجلات سینمایی و فعالان اینترنتی شروع شد، **سردار قالیباف** فرمانده نیروی انتظامی چند هفته بعد و در تأیید تحلیل رهبر به رسانه‌ها اعلام کرد که این افراد به ترویج ابتدال فرهنگی مشغول بوده اند و يك شبکه گسترده توزیع فیلم های مبتدل را تشکیل داده بودند که از آن‌ها بیش از **13 هزار CD** مبتدل کشف شده است!! قالیباف در برابر سؤال یکی از خبرنگاران که پرسید شما در این مدت چگونه توانسته اید اینهمه CD را بررسی و بازبینی کنید که بفهمید آن‌ها مبتدل هستند، جوابی نداشت.

امنیت = فاجعه

پیاده نظام جنایت

خارج از صف

سربازان گمنام امام زمان

اخیراً، روی سایت خبری "گویا" گزارشی بصورت یادداشت های روزانه منتشر می شود که حاوی اطلاعاتی پیرامون جنایات 8 ساله اصلاحات توسط گردانندگان سازمان اطلاعات و امنیت موازی است. در این گزارش بدقت تشریح می شود که چگونه رهبر جمهوری اسلامی همسو با تحلیل گران این تشکیلات سخنرانی می کند و سخنرانی ها او چگونه زمینه های بحران های نوبتی علیه دولت خاتمی بوده است. در پایان جنجال بر سر پرونده سیامک پورزند (که در این گزارش پیرامون آن زیاد سخن گفته شده) وزارت اطلاعات موفق شد نسخه ای از پرونده 700 صفحه ای سیامک پورزند را برای بررسی از اطلاعات موازی را تحویل بگیرد. بعدها مطبوعات نوشتند این نسخه، منحصر بفرد نبوده و نسخه های دیگری از این پرونده نیز وجود دارد. پرونده ای که با ضمیمه شدن پرونده "پیام فضلی نژاد" به آن، عملاً يك دوران از توطئه ها علیه دولت خاتمی را شامل می شود. بعدها گفته شد که يك نسخه از این پرونده گم شده است. با گزارش هایی که اخیراً منتشر می شود، ظاهراً این پرونده از يك نقطه ای سر در آورده است. اختلافات امنیتی میان وزارت اطلاعات و سازمان امنیت موازی، اختلاف در درون قوه قضائیه و مسائلی از این دست، نه تنها در گم شدن مصلحتی آن پرونده نقش داشته، بلکه در انتشار کنونی بخش هایی از آن نیز نقش دارد. ما را با اختلافات کاری نیست، همانقدر که با اطلاعات درون این اسناد و گزارش ها کار است. آنها را باید با دقت خواند و برای آینده مقابله با این توطئه ها درست گرفت. همانقدر که از کشاکش های درون حاکمیت آگاه شد. آنهایی که می خواهند حکومت سپاهی تشکیل بدهند، همین سازمان امنیت موازی را می خواهند مثل سگی درنده به جان اصلاح طلبان بیاندازند. اکبر گنجی بدرستی در این رابطه هشدار داده است. این هشدار را یکبار دیگر در این "جنگ بیشتر سیاسی و کمتر هنری، این شماره "پیک هفته" می خوانید.

حال متن سند که ما آن را ویراستاری دقیق کرده ایم تا اطلاعات کامل و دقیق منتقل شود و در ذهن خواننده بنشیند.

متن گزارش امنیتی:

در تابستان 1383 چندین نفر از روزنامه نگاران و وبلاگ نویسان به بهانه های امنیتی و اخلاقی دستگیر شدند. تعیین مسیر این پرونده و تمام دستگیری ها و بازجویی های آن توسط سازمان اطلاعات موازی انجام می گرفت.

سازمان اطلاعات موازی با دستگیری این جوانان فعال در اینترنت قصد داشت آخرین حلقه از زنجیره اقدامات خود برای سرکوب اصلاح طلبان را تکمیل کند. این فشار همه جانبه قرار بود در ماه های منتهی به انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم تشدید شود و احتمالاً شامل برخی از نمایندگان سابق مجلس و نیروهای سابق دولتی هم می شد.

اما سازمان اطلاعات موازی چیست؟

درست در ماه های واپسین سال 78 در حالی که وزارت اطلاعات تحت فشار شدید مطبوعات اصلاح طلب قرار داشت تا غده سرطانی درون خود را تصفیه کند و باب قتل های زنجیره ای را برای همیشه ببندد، سه تن از نیروهای بلند پایه **حفاظت اطلاعات سپاه** که یکی از آن ها از نیروهای اخراجی وزارت اطلاعات بود و پرونده سوء استفاده مالی داشت، پرونده یکی دیگر هم با اعمال نفوذ يك عضو سابق شورای نگهبان مختومه شده بود، طرحی را برای مقام رهبری بردند که در آن با سوء استفاده آشکار از فضای مطبوعاتی موجود علیه وزارت اطلاعات، پیشنهاد تشکیل يك سازمان مستقل اطلاعاتی که مستقیماً زیر نظر رهبری عمل کند، مطرح شده بود.

آن ها طرح خود را سازمان موازی اطلاعاتی، «سازمان اطلاعات کشور» نام گذاشته بودند و کلمه امنیت را هم صرفاً برای آنکه به شباهت با ساواک شناخته نشوند، حذف کرده بودند. اما چارت تشکیلاتی پیشنهادی، شباهت کاملی با **ساواک** داشت. در مجموع سازمان، با ادغام بخش هایی از نیروهای اطلاعاتی سپاه با وزارت اطلاعات ایجاد شده و تمام وظایف وزارت را زیر نظر مستقیم مقام رهبری به عهده می گرفت. معاونت اطلاعات سپاه در عین تقویت و تغذیه تشکیلات جدید، موجودیت مستقل خود را حفظ می کرد.

این طرح با موافقت ابتدایی رهبری مواجه نشد و برای ابراز نظر به رؤسای سه قوه و شورای عالی امنیت ملی ارجاع شد. در اینجا اصلاح طلبان که بخشی از تخلفات و تندروی های وزارت اطلاعات را با هدف اصلاح رفتار این مجموعه افشا کرده بودند، متوجه شدند که رقبای سپاهی وزارت اطلاعات با استفاده از این موقعیت در صدد زدن ضربه نهایی به وزارت و ایجاد يك سازمان مخوف امنیتی که عملاً به هیچکس پاسخگو نباشد، برآمده اند. از همین مقطع بود که **فتیله افشاگری ها** درباره پرونده قتل ها و اقدامات دیگر وزارت اطلاعات **پایین کشیده شد** تا مبادا وضعیت به روزهایی بدتر از ساواک زمان شاه بازگردد. از این پس اصلاح طلبان کوشیدند با تقویت موضع قانونی و منطقی وزارت اطلاعات، امکان تشکیل يك سازمان غیر قابل نظارت و بی حساب و کتاب را منتفی کنند. پرونده قتل های زنجیره ای نیز به علت رعایت مصالح بزرگتر و به خاطر آینده کشور برای همیشه بسته شود.

اما از این مقطع به بعد و پس از مقاومت سرسختانه رییس جمهور و وزارت اطلاعات در مقابل طرح پیشنهادی، این طرحی به صورت غیررسمی در دستور کار قرار گرفت که بر اساس آن سازمان اطلاعاتی به صورت غیرقانونی و غیررسمی ایجاد شد و فعالیت کرد. سازمان جدید در واقع يك تشکیلات شبکه ای است که از به هم پیوستن چند نهاد مختلف اطلاعاتی و امنیتی و قضایی ایجاد شده و به صورت ناگفته با چند مرکز سیاسی و در رأس همه با چند فرد شاخص در بیت رهبری ارتباط داشته و هماهنگی می کند. (در اینجا منظور منشی مخصوص رهبر حجت الاسلام **"صادق میرحجازی"** است. - بيك نت)

پس از تشکیل ساختار اولیه شبکه اطلاعات موازی، مرکز **حفاظت اطلاعات قوه قضاییه** هم ایجاد و به این ساختار اضافه شد و با منصوب شدن **سعید مرتضوی** به سمت دادستان عمومی و انقلاب تهران، او نیز عملاً ضلع دیگری از این شبکه را تکمیل کرد. در بخش طرح و توسعه حفاظت قوه قضائیه، یکی از طراحان اولیه سازمان اطلاعات به همراه يك تیم از نیروهای اخراجی و کناره گیری کرده از وزارت اطلاعات مشغول به کار شدند که در يك سال گذشته طرح هایی را برای ایجاد چند تشکیلات جدید تهیه و پیشنهاد کرده اند.

تشکیل "ستاد حفاظت اجتماعی" توسط قوه قضاییه که قرار است يك شبکه گسترده خبرچینی از محلات و شهرستان ها باشد، یکی از پیشنهادات مطرح برای گسترش حوزه نفوذ سازمان

اطلاعات موازی است. البته هنوز موافقت کامل برای این طرح جلب نشده است، زیرا خوف آن وجود دارد که این ستاد بخواهد به طور مستقل و موازی با بسیج شهری عمل کند. طرح بعدی، ایجاد يك تشکیلات موازی جدید برای ضابطین قضایی است. هدف واقعی از این طرح، رسمی کردن و ایجاد هماهنگی و متمرکز کردن فعالیت های ضابطین فعلی دادستانی و بخشی از نیروهای مخفی و نیمه مخفی اطلاعات نیروی انتظامی است که در تمام این سال ها به صورت غیر قانونی فعالیت می کرده اند. در صورت موفقیت این دو طرح، طرح های دیگری هم برای توسعه تشکیلاتی حفاظت قوه قضاییه و جذب بودجه و امکانات برای تمهید مقدمات برخورد با فعالان سیاسی و دانشجویی و مطبوعاتی این سال ها در دستور کار قرار دارد.

به این ترتیب سازمان اطلاعات موازی با هدف قلع و قمع آشکار منافقین جدید تشکیل شد که منظور از منافقین جدید در تعریف موازی کاران، اصلاح طلبان و روزنامه نگاران و روشنفکران و فعالان دانشجویی بودند.

الگوی عملیاتی سازمان اطلاعات موازی برخلاف وزارت اطلاعات که داعیه دار اشراف اطلاعاتی و نظارت بر حوزه های پنهان و آشکار امنیتی است، "کار پروژه ای" است. این مدل که پیش از این در پرونده قلع و قمع حزب توده و به طور ناقص در پرونده گروه سید مهدی هاشمی هم به اجرا درآمده، در واقع از کمیته مشترک ضد خرابکاری و نحوه مواجهه آن با تشکیلات فداییان و مجاهدین خلق به ارث رسیده و آموزگار اصلی آن نیز دو تن از افسران اطلاعاتی سرویس جاسوسی اسرائیل هستند که در سال های پایانی دهه چهل بازجوهای شکنجه گر کمیته مشترک را آموزش دادند. آخرین تجربه دقیق اما ناکام عملیاتی شدن این الگو را در پروژه گسترده قتل های زنجیره ای که از سال 74 آغاز شد و در پاییز سال 77 لو رفت، می بینیم.

در کار اطلاعاتی، پروژه عملیاتی، هدف دسته ای از متهمان با مشخصات و غالباً تعلق فکری یا شغلی خاص هستند. درونمایه جدی پروژه، بررسی میزان خطر و جدیت نقاط تعارض گروه هدف با سیاست های کلی نظام و امنیت ملی است. اگرچه طبیعتاً يك پوشش تبلیغاتی گسترده و اشاعه خوراك خبری به رسانه ها، مسیر عملی رسیدن به این نتیجه را تسهیل خواهد کرد.

اصلی ترین پروژه های سازمان اطلاعات موازی از ابتدای تشکیل تاکنون را می توان

- * پروژه قتل عام «پایگاه های دشمن» (یعنی مطبوعات اصلاح طلب)،
 - * پروژه سرکوب "براندازان قانونی" (یعنی ملی مذهبی ها) ،
 - * پروژه ریشه کنی "مفاسد اقتصادی" (که به پرونده شهرام جزایری منحصر شد)،
 - * پروژه "نظر سازی" (پرونده مؤسسه آینده و عباس عبدی) ،
 - * پروژه مقابله با "تهاجم فرهنگی" (پرونده سیامک پورزند و سینماگران)
 - * و پروژه مقابله با اغتشاشات خیابانی (سرکوب اعتراضات دانشجویی خرداد و تیر 82 و برخورد با تعدادی از فعالان مطبوعاتی و دانشجویی) دانست.
- در کنار این ها، پرونده های کوچکتر مانند پرونده ایرج جمشیدی و علیرضا جباری و پروژه های کاملاً باندی و سیاسی مانند تأسیس سایت های تغذیه جنگ روانی علیه اصلاحات و اصلاح طلبان نیز از فعالیت های سازمان اطلاعات موازی به شمار می رود.
- همانطور که اشاره شد آخرین پروژه در دست اقدام سازمان اطلاعات موازی، سرکوب فعالان سایت های اینترنتی و وبلاگ نویسان بود که با وجود اینکه تقریباً از ابتدای سال 83 کلید خورد و بیش از سی نفر در این راستا بازداشت و بازجویی شدند، اما هرگز روند واقعی آن مشخص نبود و چشم انداز خوبی هم در پایان بدست نیامد؛ جز این که آبروی نظام در

خدمت مطامع باندی و جناحی قرار گرفت و در نهایت اگر دخالت رییس قوه قضاییه نبود، معلوم نبود هزینه‌های گزاف تا کجا بر نظام تحمیل می‌شود.

این موضوع در حالی در دستور کار قرار گرفت که هیچ يك از پروژه‌های قبلی به سرانجامی منطقی و معقول نرسیده بودند و هیچکدام از ادعاهای گزاف و بی‌پایه و اساسی که درباره این پروژه‌ها و متهمان در رسانه‌های ضد اصلاحات، مصاحبه‌های تلویزیونی تحت فشار و بیانیه‌های روابط عمومی دادستانی مطرح شدند، به اثبات نرسیدند.

نه تنها وزارت اطلاعات به عنوان تنها مرجع رسمی و قانونی برای مثال اتهام برانداز بودن را برای ملی مذهبی‌ها رد کرد و یا متهمان پرونده مؤسسه آینده را با نظر کارشناسی مجرم ندانست، بلکه آزاد شدن اکثر متهمان این پرونده‌ها از جمله **سیامک پورزند** و ایرج جمشیدی که اتهامات سنگین اماب‌اساسی به ایشان وارد شده بود، نشان داد که تمام ادعاهای دادستانی و اطلاعات ناجا مبنی بر وجود اتهامات امنیتی و جاسوسی و مفساد اخلاقی در این پرونده‌ها، **لاف گزافی** بیش نبوده است.

این بار نیز متهمان پرونده وبلاگ‌ها و سایت‌های اینترنتی قربانی بی‌تدبیری و بی‌مسئولیتی کسانی شده‌اند که از کار عملیاتی تنها ارباب و ایجاد وحشت را می‌فهمند و از کار اطلاعاتی تنها شنود روابط شخصی و خانوادگی شهروندان را مدنظر دارند و بازجویی را تنها با مشت آهنین بلدند و منظورشان از اقرار متهم و تکمیل پرونده، بریدن او زیر فشار آزار و اذیت‌های جسمی و روحی و اعتراف او به کارهای نکرده است.

نیروهای دادستانی تهران و مجموعه اطلاعات نیروی انتظامی در نقش ضابط خاص قوه قضاییه، با پشتیبانی حفاظت اطلاعات سپاه در نقش بازوی اطلاعاتی و با پوشش اداره اماکن ناجا به عنوان بازوی عملیاتی، در کنار حفاظت اطلاعات قوه قضاییه و اطلاعات ناتب (نیروی انتظامی تهران بزرگ) و در مواردی معاونت اجتماعی و اداره مبارزه با مفساد اجتماعی این نیرو قرار گرفته‌اند تا مجموعاً سازمان اطلاعات موازی را تشکیل دهند. سازمانی که طرح رسمی آن رد شد تا ایجاد آن به صورت غیررسمی ممکن شود.

هدف اصلی پروژه‌های سازمان اطلاعاتی موازی، اثبات نظریه رهبران نظام درباره ارتباط روشنفکران، اصلاح‌طلبان و دگراندیشان با خارج از کشور و وجود **يك توطئه براندازی خاموش برای سرنگونی جمهوری اسلامی** است.

در دوران حضور سعید اسلامی در معاونت امنیت وزارت اطلاعات این تحلیل به اوج خود رسید و شکل سازمانی یافت. قتل‌های متعددی در داخل و خارج از کشور انجام شد و پروژه **"آلترناتیو کشی"** آنها با همین تلقی تنگ نظرانه که هر نویسنده عادی و روشنفکر مخالفی را در اندازه آلترناتیو و رهبر بالقوه اپوزیسیون نظام می‌دید، در صدر اولویت‌های امنیتی جمهوری اسلامی قرار گرفت.

این روند پس از دوم خرداد 76 با مرگ سعید اسلامی و در نهایت با برخوردی که با محفل قتل‌های زنجیره‌ای صورت گرفت، در بعد سازمانی متوقف شد. اما حاملان این تفکر و عاملان این روش پس از آنکه از شوک قلع و قمع محفل خودسر اطلاعاتی بیرون آمدند و موج برخورد با عاملان قتل‌های زنجیره‌ای را هم متوقف دیدند، محفل خود را مجدداً در تشکیلات جدید سازمان دادند. با این تفاوت که پس از ترور حجاریان، دیگر قدرت و جرئت قتل را نداشتند و صرفاً از روش‌های دیگر بهره می‌جستند تا توطئه‌های موهوم براندازی فرهنگی و براندازی خاموش را کشف یا جعل و افشا کنند. (تکراری و وقفه خطر یورش فرهنگی از زبان رهبر، نشانه تاثیر مستقیم او از تحلیل‌های همین محفل است- پیک).

بازداشت، اعمال فشارهای جسمی و روحی و گرفتن اعتراف به جرایم سنگین اما بی‌سند و مدرک و غیر قابل اثبات، مراحل شکل‌گیری و پیگیری پرونده‌های يك پروژه در سازمان اطلاعات موازی هستند.

این سازمان هیچ نیازی به اشراف اطلاعاتی و آگاهی از واقعیت‌های حوزه فرهنگ نمی بیند و **حقیقت را آن چیزی می داند که فکر می کند باید باشد، نه آن چیزی که واقعا هست.** و برای وادار کردن متهمان به اعتراف به چنین حقایقی نیز از هیچ سخت گیری و شکنجه جسمی و روحی و رفتارهای غیرانسانی دریغ نمی شود.

سازمان اطلاعات موازی، پرونده‌های خود را نه بر اساس دلیل و مدرک محکم و قابل استناد، بلکه تنها بر اساس اعترافات متهمانی تکمیل می کند که روزهای متمادی را در زندان انفرادی به سر برده اند و کاملاً از جهان بیرون و خانواده و دوستان خود بی خبرند. به همین جهت است که پرونده‌های تشکیل شده و اتهامات وارده به قربانیان پروژه‌های سازمان اطلاعات موازی هیچگاه ارزش حقوقی نداشته و همواره پس از يك موج تبلیغاتی گسترده، متهمان بتدریج و به آرامی آزاد شده اند و به زندگی خود که البته لطمه‌های بسیار دیده، باز می‌گردند.

وبلاک نویسان

از ابتدای پروژه برخورد با نویسندگان سایت‌ها و وبلاگ‌ها این نکته کاملاً مشخص بود که هیچ خط خاصی در پیگیری پروژه وجود ندارد و بازجویان موظفند صرفاً بر اساس اعترافات اولین متهمان و به کمک فشارهای سنگین ناشی از زندان انفرادی و قطع ارتباط با خانواده و دنیای بیرون که به آن باید آزارهای گوناگون جسمی را هم افزود، متهمان جدیدی را نشان کنند و پس از جمع آوری حجم محدودی از اطلاعات درباره آنها و سپس دستگیری، مسیر بازداشت و شکنجه و اعتراف را تکرار کنند.

پرونده‌های سازمان اطلاعات موازی در يك فضای خلأ تشکیل می‌شوند، بر اساس داستانی که از بازجویی اولین متهمان همراه با فشار و شکنجه بدست می آید مسیر خود را تعیین می کنند و هرگاه فشار یا مسئله خاص سیاسی ایجاد شود و یا تاریخ مصرف تبلیغات بی مبنا بر روی محتویات پرونده به پایان برسد، خاتمه می یابند.

حسن این روند در این است که در نهایت چندان محکومیتی برای متهمان بریده نمی شود و همه یا اکثر آنها از اتهامات وارده تبرئه می شوند، مانند دکتر آقاجری که دو سال پس از محکومیت به اعدام از زندان آزاد شد. یا به جرایمی کاملاً موهوم و بی‌ربط متهم می‌شوند، مانند سیامک پورزند که به پنجاه سال جاسوسی برای آمریکا متهم شد و اعتراف کرد، اما پس از مصاحبه تلویزیونی در نهایت چیزی بیش از جرم در حد چند سال زندان، دست بازجویان خشن او را نگرفت و در حال حاضر در بیرون از زندان روزگار می گذراند.

اگر لازم باشد برای ساکت کردن سینا مطلبی پدر او را به زندان می‌اندازند و اگر لازم بدانند برای بی آبرو کردن مهرانگیز کار شوهر بیمارارش را تحت شکنجه قرار می دهند. وبلاگ نویس را زیر مشت و لگد می گیرند تا بگویند قبل از ازدواج تازه با همسرش چه کسی را برای ازدواج مدنظر داشته و او را می گیرند و می زنند تا اعتراف دروغین دوست سابقش را تأیید کند که با او ارتباط نامشروع داشته است. یا اینکه به دروغ مدعی می شوند فلانی در صحبت هایش گفته که با هم به فلان خانه رفته اید و با کتک از متهم می خواهند که به انحراف اخلاقی اش اعتراف کند.

با این ترتیب پرونده‌های برای قربانیان غالباً جوان و بی تجربه ساخته و پرداخته می شود که مشحون از اعترافات متهم به انواع جرایم اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و امنیتی است، بدون آنکه برای هیچیک از اتهامات دلیل عادلانه و منصفانه و محکمه پسندی وجود داشته باشد.

شایع ترین رویه‌ای که در پروژه‌های اطلاعات موازی برای بسترسازی روانی در جامعه در پیش گرفته می‌شود، فضا سازی رسانه‌ای است. بسیاری از اطلاعات سوخته، اخبار ناقص و

گفته‌های جریان ساز که مکمل طرح‌های اطلاعات موازی هستند، به طور غیرمستقیم از طریق روزنامه‌ها به خصوص «کیهان» و گاهی در لابلای اخبار **صدا و سیما** در اذهان عمومی جامعه **پمپاژ** می‌شود.

اکثر گلوگاه‌های توزیع اخبار و شایعات به طور غیر مستقیم توسط اطلاعات موازی تغذیه می‌شوند، اما روزنامه کیهان در این مورد استثنا است. مدیرمسئول و **چند تن از نویسندگان ثابت یادداشتهای کیهان مستقیماً با محافل درونی اطلاعات موازی در ارتباط هستند** و در جلسات ایشان حضور دارند. لذا می‌توان فرض کرد که هر خبر یا گزارش امنیتی که در کیهان منتشر می‌شود، برآمده از جلسات داخلی محفل فوق و بازتاب دهنده گفت و گوهای درونی اعضا است و هر تحلیل یا پیشبینی مندرج در کیهان، اگر هم در برنامه‌های اطلاعات موازی نباشد و در آینده به تحقق نپیوندد، لاقلاً در حد يك ایده و پیشنهاد در محفل موازی اطلاعاتی مطرح شده است.

علاوه بر اینچنین کانال‌های غیر رسمی و صدا و سیما به عنوان مهمترین کانال رسمی، یکسری حرکت‌های ایدایی و پیرامونی هم با هدف گسترش جبهه جنگ روانی علیه فعالان و مطبوعات اصلاح طلب صورت می‌گیرد که از جمله آنها می‌توان به تغذیه خبری بعضی از روزنامه‌ها و تأسیس یا تغذیه سایتهای خبری ضد اصلاحات اشاره کرد.

در این مورد، به طور خاص می‌توان به روزنامه «**سیاست روز**» به عنوان یکی از بنگاه‌های دروغ پراکنی مداوم و مستمر علیه اصلاحات اشاره کرد. اخبار جعلی و سراسر دروغی که در این روزنامه منتشر می‌شود، در واقع کانال توزیع اخبار و ایده‌های سوخته‌ای است که در سازمان اطلاعات موازی مطرح شده و تاریخ مصرف آن‌ها به لحاظ عملیاتی به پایان رسیده، اما به لحاظ تبلیغاتی هنوز کاربرد دارند.

این در حالی است که **رابط** این روزنامه با **محفل اطلاعات موازی** که عضو تحریریه و **دبیر سرویس سیاسی** روزنامه بود، نزدیک به دو سال است که **به اتهام جاسوسی و ارتباط با سفارت انگلیس بازداشت شده** و به مطالب مهم و تکان دهنده‌ای درباره ارتباطات مشکوک و تخلفات گردانندگان مطبوعه فوق اعتراف کرده است. اما به محض اینکه وزیر اطلاعات به طور سربسته به این موضوع اشاره کرد و خبر از دستگیری نفوذی‌های دشمن در مطبوعات داد، گردانندگان اطلاعات موازی از سویی تمام تلاش خود را برای ممانعت از پیگیری این پرونده به کار گرفتند و از سوی دیگر گفته‌های وزیر را دلیلی بر صحت گفته‌های مقام رهبری مبنی بر نفوذ دشمن در روزنامه‌های داخلی دانستند و تعجب آنکه مصداق آن را هم روزنامه‌های دوم خردادی دانستند!

"حسین شریعتمداری" مدیر روزنامه کیهان که به نام نماینده ولی فقیه در مؤسسه کیهان نیز شناخته می‌شود، با **فرد مذکور** در ارتباط بوده و بارها اخباری را که به علت کذب آشکار در کیهان قابل انتشار نبوده، برای انتشار در «سیاست روز» به او رد کرده است که در چند مورد، این اخبار جنبه ضد امنیتی دارند و کار شریعتمداری قابل پیگرد قانونی است. اما نیاز به گفتن نیست که احضار نامبرده حتی به عنوان مطلع هم غیرممکن است. مطلعین می‌دانند که نتیجه احضار یکی از بازجویان فعلی اطلاعات ناجا که نسبت به شریعتمداری حامیان بسیار کمتر و ضعیف تری داشت، چه شد و وضعیت دادیار متعهدی که پرونده تخلفات مالی او را بررسی می‌کرد، در دستگاه قضایی به چه سرانجامی ختم شد.

یکی دیگر از رویه‌های کلی که در دستور کار پرونده سازان موازی قرار دارد، پخش شایعه در حیطه‌های محدود اما تأثیرگذار است. برنامه ریزان تبلیغاتی سازمان اطلاعات موازی در طول زمان و به تجربه دریافته اند که با پخش اطلاعات ناخالص و بعضاً مغلوپ و پمپاژ خبرهای کنترل شده با اهدافی از قبیل **ایجاد خوف** و ترس در فعالان سیاسی و مطبوعاتی و اهداف متعدد دیگر می‌توانند فضا سازی لازم را در جهت به بار نشستن اهدافشان از تشکیل

این پرونده‌ها محقق‌کنند. این کار با استفاده از کانال‌های قدیمی و کانال‌هایی که به اشکال مختلف در حین پروژه ایجاد می‌شوند، عملی می‌شود.

دیگر ابزار سازمان اطلاعات موازی برای تمهید بستر روانی برای پیشبرد پروژه‌ها، برنامه ریزی **سخنرانی‌های** ویژه‌ای است که توسط **رهبری** نظام ایراد می‌شود. متن این سخنرانی‌ها به طور دقیق زیر نظر **قائم مقام دفتر اطلاعات** رهبری تنظیم می‌شود و محورهای آن نیز با مسئولان پرونده‌ها در **سازمان موازی هماهنگ** می‌شود.

در تمام پرونده‌های کلان اطلاعات موازی از این شیوه استفاده شده است. **آغاز پرونده نیروهای ملی مذهبی** با سخنرانی رهبری نظام در جمع دانشجویان در دانشگاه امیرکبیر بود که به عنوان یک دیدار صمیمی ایشان با دانشجویان تبلیغ می‌شد. در این دیدار، مقام رهبری ملی مذهبی‌ها را "برانداز قانونی" نامید و دستور برخورد با ایشان را صادر کرد. طرح موضوع "**تهاجم فرهنگی**" از سوی رهبری بر اساس اطلاعات و تحلیل‌هایی که از سوی اطلاعات موازی می‌رسید و در واقع از وزارت اطلاعات دوره فلاحیان و سعید اسلامی به ارث رسیده بود، بارها منجر به برخورد با روزنامه نگاران و نویسندگان فرهنگی شد.

پیش از آن هم برای زمینه چینی کار **قلع و قمع گسترده مطبوعات**، یک دیدار عمومی با جوانان بسیجی تحت عنوان «**دیدار یار**» در مصالای تهران ترتیب داده شد که در آنجا رهبری از مطبوعات به عنوان «پایگاه‌های دشمن» نام برد، و اگرچه گفت ما هنوز بنای برخورد با اینها را نداریم اما چند روزی طول نکشید که بیش از هجده نشریه تعطیل شدند.

حتی در پرونده‌ای که تحت نام "**نظرسازی**" برای تعدادی از نیروهای اصلاح طلب شاغل در مؤسسه آینده تشکیل شد و آنها به جاسوسی و ارتباط با خارج و جعل سند متهم شدند، با آنکه مدتی از تشکیل و پیگیری پرونده گذشته بود اما به جهت اینکه مشروعیت پرونده و اتهامات جدا زیر سؤال رفته بود، باز رهبری را وارد میدان کردند تا با ایراد صحبت‌های سنگین و خشمگینانه علیه اصلاح طلبان و متهمان پرونده نظرسنجی، نیروهای سازمان اطلاعات موازی را در اعتراف‌گیری و اثبات اتهامات ناچسب ثابت قدم سازد.

و در نهایت، یکی از مهمترین روش‌ها و اهداف تبلیغاتی پروژه‌های اطلاعات موازی، اخذ اعتراف نامه و توبه نامه از متهمان و تهیه مصاحبه‌های تلویزیونی است. در این نامه‌ها و اطلاعیه‌های اعترافی، متهم تواب به گناهان نکرده که لیست آنها از سوی بازجو تهیه می‌شود، اعتراف می‌کند و از مقامات بالای نظام درخواست عفو و بخشش می‌نماید. مصاحبه‌های تلویزیونی نیز با همین محتوا گرفته می‌شوند تا در وقت مناسب به عنوان واقعیت‌های یک حوزه خاص سیاسی یا مطبوعاتی و فرهنگی به خورد افکار عمومی داده شود.

پس از اینکه متهم به طور کامل از لحاظ شخصیتی شکسته شد و تمام خطاهای زندگی خصوصی و سیاسی خود را اعتراف کرد، او را وادار می‌کنند تا درباره دیگران نیز اعتراف کند و از فعالیت‌های دوستان و همکاران خود و زندگی خصوصی ایشان پرده بردارد.

«تک نویسی» عنوان این قسمت از کار است. تک نویسی درباره افراد سیاسی، تک نویسی درباره گروه‌های سیاسی، درباره نشریات و نیروها و محتوای آنها، درباره فعالان و فعالیت‌های اجتماعی، و تک نویسی‌های مشروح درباره حوزه‌های تخصصی مثل سینما، علوم اجتماعی و پژوهشگری، اینترنت و فعالیت‌های گروهی و فعالان عرصه اقتصاد و فرهنگ زمینه‌هایی است که به شدت مورد علاقه تحلیلگران پرونده‌های اطلاعات موازی است.

اطلاعات موازی در استخدام منابع، تمرکز عمده بر روی افرادی است که نقاط ضعف قابل توجهی در مسائل شغلی، مالی یا اخلاقی دارند که به اتکای آن می‌توان ایشان را تحت فشار قرار داد و وادار به همکاری کرد. سازمان اطلاعات موازی با جمع‌آوری اطلاعات از زندگی خصوصی و روابط شخصی فرد مورد نظر خود، با تهدید او را به همکاری وادار می‌کند.

برای نمونه از یکی از خانم‌های منشی مؤسسه درگیر در يك پرونده (منظور پرونده نظرسنجی و عبدی است- بيك) اعتراف گرفته شده بود که با یکی از متهمان پرونده رابطه نامشروع داشته و سپس او را تحت فشار قرار داده بودند که در صورت عدم همکاری این اتهام را در مطبوعات منتشر می‌کنند. یا نگهبان کهنسال در ورودی مجتمع فرهنگی تهران تهدید شده بود که در صورت عدم همکاری او، آبروی دخترش در محل سکونت وی برده می‌شود. یا منشی دفتر شهردار یکی از مناطق تهران که در پرونده شهرداران متهم بود، تهدید شده بود که در صورت عدم همکاری اعترافات غیراخلاقی آن شهردار علیه او در محله سکونتش افشا خواهد شد. این موارد یکی دو تا نیست و بسیار بیشتر از این چند نمونه است.

پس از استخدام منابع که غالباً با تهدید و گاهی هم با تطمیع صورت می‌گیرد، از ایشان خواسته می‌شود که درباره همه چیز از زندگی خانوادگی تا مسائل کاری و جهت گیری اعتقادی متهمان و افراد مورد سوء ظن و عناصر سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی که مورد توجه سازمان اطلاعات موازی قرار دارند، به کسب و جمع آوری اطلاعات بپردازد.

از میان منابع، برخی برگزیده می‌شوند تا علاوه بر کسب خبر و خبرچینی، فعالیت‌هایی را در جهت نفوذ و تخریب گروه‌ها و ایجاد انحراف در فعالیت‌های مورد نظر سازمان، ایجاد گروه‌ها و جریان‌های موازی و جعلی، پخش شایعه در محافل سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی در راستای عملیات روانی مدنظر سازمان و برقراری ارتباط با متهمان بالقوه پرونده‌های آتی اطلاعات موازی برای استفاده عنداللزوم ساماندهی کنند.

اوج فعالیت يك منبع اجبر شده توسط سازمان اطلاعات، همکاری او در تحلیل و حتی جهت دهی به پرونده است. این مورد خصوصاً در پرونده‌هایی مثل پرونده سایتها و وبلاگها که محتویات پرونده به نسبت تخصصی تر از سوژه‌های قبلی است، بیشتر رخ می‌دهد.

واضح است که نه بازجوی پرونده سایتها از مباحث تخصصی اینترنت سر در می‌آورد و نه مسئولان بازخوانی و تحلیل پرونده از علم و مهارت کافی برای تشخیص صحت و سقم اطلاعات اخذ شده از متهم برخوردارند و در پایان نیز تعیین نواقص یا نکات باارزش اعترافات از توان ایشان خارج است.

برای همین، یا بازجوها به طور طبیعی به اتهامات و پرسش‌هایی توجه می‌کنند و بر روی اعترافات مانند موارد اخلاقی و اعتراف متهم علیه دیگری تأکید می‌کنند که در بحث درباره آنها بسیار باتجربه اند، یا از بعضی از متهمان پرونده‌های قبلی که بریده اند و حاضر به همکاری هستند کمک می‌گیرند تا کار ارزیابی صحت و جهت اطلاعات اخذ شده از دیگر متهمان را برعهده گیرند. (فضلی نژاد یکی از قربانیان این طرح است، که اکنون به متخصص سازمان امنیت موازی در امور اینترنتی تبدیل شده و برخی دست نوشته‌های او در بازجویی‌ها را بعنوان سند می‌بینید. - بيك نت)

دشوارترین موقعیت برای يك متهم، وقتی است که ببیند کسی که پیش از این او را به عنوان يك روزنامه نگار و حتی نویسنده ثابت یکی از معتبرترین سایت‌های اینترنتی می‌شناخته، پس از اینکه از لحاظ خانوادگی و شخصیتی کاملاً زیر فشار نیروهای اطلاعات موازی قرار گرفته و بریده و اجبر شده و حتی او را معتاد هم کرده اند، به عنوان «کارشناس پرونده» از متهمان پروژه جدید اطلاعات موازی بازجویی کند. (فضلی نژاد)

پرونده برخورد با سینماگران و نویسندگان سینمایی که با عنوان «**پروژه مبارزه با ابتذال فرهنگی و جهانگستری فرهنگ غرب**» کلید خورد، مدل نمادینی است که مسئولان سازمان اطلاعات موازی در عملیات اطلاعاتی و امنیتی خود به کار می‌گیرند. آنها در تمام مراحل کار به جای اینکه به دنبال کشف حقیقت یا جمع آوری اطلاعات دقیق از فعالیت‌های عناصر فرهنگی مورد سوء ظن باشند، تلاش می‌کنند با روش‌های مختلف فرضیه‌هایی را که پیشاپیش به عنوان واقعیت‌های حوزه فرهنگی پذیرفته بودند از دل اعترافات متهمان و ارتباطات آنها با یکدیگر استخراج کنند.

...متهم اصلی پرونده سینماگران که به 50 سال جاسوسی برای آمریکا متهم شد و اعتراف کرد که از زمان کودتای 28 مرداد تا امروز!! عامل نفوذی غرب برای به ابتذال کشاندن عرصه فرهنگی بوده است، با همین ترتیب به اعترافات گسترده و مصاحبه تلویزیونی واداشته شد. (سیامک پورزند- **پیک نت**)

او از جهات مختلف، از اختلافات خانوادگی با همسرش گرفته تا سفرهایش به خارج از کشور و ارتباطاتش با فعالان فرهنگی داخل و خارج، تحت فشار قرار گرفت تا بپذیرد که غرب از کانال او و عده‌ای دیگر در صدد سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق فرهنگی است.

...درباره تمام نشریاتی که به نحوی به آنها رفت و آمد داشت، تمام روزنامه نگارانی که با آنها آشنا بود و تمام افرادی که به نحوی در حوزه فرهنگ ایران فعالیت داشتند و او آنها را می‌شناخت، مورد بازجویی قرار گرفت. نیازی به ایجاد درد و کتک نبود و تنها کمی‌بی‌خوابی دادن و طولانی کردن دوران انفرادی کافی بود تا این **پیرمرد ضعیف و بیمار** بپذیرد که سرپل یک شبکه مخفی نفوذ و استحاله فرهنگی بوده است.

به این ترتیب بود که او مجبور شد در مورد کتک آن افرادی که می‌شناخت، جلساتی که در آنها شرکت داشت و جزییات جلسات و مراسمات و جشنهای خانوادگی مفصلاً توضیح دهد و حتی درباره آنچه در این محافل متهم به اعتراف علیه دیگران واداشته می‌شود، در مورد کتک آن جلساتی که در آنها شرکت داشته می‌نویسد، گناهان ناکرده را به عهده می‌گیرد و روابط نداشته را بازگو می‌کند. چه می‌شود که فرد به اینجا می‌رسد، یا به عبارت بهتر چگونه بازجوها یک متهم را به این نقطه می‌رسانند؟

شستشوی مغزی! این کاری است که بازجوها انجام می‌دهند. آنها با به کار بردن روشهای پیچیده و شکنجه روانی، در تار و پود وجود فرد رسوخ می‌کنند و باورها و اعتقادات و نظام ارزشی او را از بین می‌برند تا به جای آن، باورها و ارزشهای بازجو بنشینند.

شکنجه را می‌توان به دو نوع کلی جسمی و روانی تقسیم کرد، اگرچه در این روزگار نمی‌توان تفکیک دقیقی بین این دو قائل بود. اما روشهای عملی شکنجه را به این ترتیب می‌توان تقسیم و توصیف کرد.

ابتدایی ترین و قدیمی ترین نوع شکنجه، ایجاد درد و کتک برای قربانی است تا به ناچار بین تحمل درد و تسلیم شدن، یکی را انتخاب کند. در این روش، مهمتر از ایجاد درد و آزار جسمی، تهدید به شکنجه و ایجاد حالت انتظار برای تحمل درد در فرد است که از خود درد سخت تر است.

گونه دیگر شکنجه، ایجاد خستگی فیزیکی در متهم است. در این حالت فرد برای مدتی طولانی در نقطه‌ای که به لحاظ فیزیکی تعادل ندارد و به بدن فشار وارد است (مثلاً به صورت نیم خیز یا با تکیه سر بر روی دیوار یا ...) بی‌حرکت وادار به ایستادن می‌شود. ممکن است که فرد بسته به خصوصیات روحی و شخصیتی خود در ابتدا مقاومت کند، اما وقتی که این وضعیت از آستانه تحمل طبیعی بدن گذشت و خستگی را بر جسم او تحمیل کرد، این تعارض نیز بر ذهن فرد تحمیل می‌شود که من دارم با این مقاومت خودم را بیهوده آزار می‌دهم. در این روش، فشار جسمی و روحی توأم با هم به متهم وارد می‌شود و او حس می‌کند در دوراهی تسلیم شدن و آزار دیدن قرار گرفته و سپس به واسطه خستگی شدیدی که بر او تحمیل شده، دچار تردید در ترجیحات و ارزشهایش می‌شود و نگرش پیشین و قوه ارزیابی و انتقاد خود را از دست می‌دهد.

این گونه از شکنجه به روشهای دیگری هم اعمال می‌شود که بیشتر حاوی نوعی خستگی روانی هستند، که از این دست می‌توان به محروم کردن متهم از خواب، بیدار کردن مکرر فرد از خواب، تجویز داروهای محرک و خواب آور و انجام بازجویی‌های طولانی و طاقت فرسا اشاره کرد.

کنترل آب، غذا، سیگار، ساعت تنفس، زمان و دفعات قضای حاجت و ساعت و دفعات بازجویی‌ها از دیگر حربه‌هایی است که بازجو با کمک آنها متهم را به خود وابسته می‌کند و مستقیم یا غیرمستقیم برآورده شدن این خواسته‌های اولیه متهم را منوط به همراهی و تسلیم در برابر خود می‌سازد.

فرستادن زندانی به انفرادی، از دیگر روشهای شکنجه روانی است. در زندان انفرادی، فرد از نور، صدا، اتفاقات، منظره‌ها و همه چیز دنیای بیرون جدا می‌شود و در چار دیواری خویشتن محبوس و محصور می‌شود. تنها بودن و کاهش فعالیت پنج حس طبیعی فرد کافی است تا بعضی از افراد را ظرف چند روز به آستانه دیوانگی یا افسردگی بکشاند. که البته گاهی صداهای آزار دهنده و غذاهای نامناسب یا برهم زدن نظم خواب و غذای فرد نیز شرایط انفرادی را دشوارتر می‌سازد.

توانایی مقاومت افراد و آستانه تسلیم آنها در برابر شرایط زندان انفرادی متفاوت است. برای نمونه، در میان دانشجویانی که در اعتراضات دانشجویی خرداد و تیر سال گذشته بازداشت شدند و به انفرادی رفتند، برخی از دانشجویان قبل از اینکه به چهارمین روز انفرادی برسند حاضر شدند به هرچه بازجویان می‌خواهند تن دهند تا از شرایط انفرادی خلاصی یابند. اما از همان گروه دانشجویان کسانی بودند که بیش از هفتاد روز در انفرادی ماندند و در نهایت نه تسلیم مصاحبه تلویزیونی شدند و نه پذیرفتند که خواسته‌های بازجویان را در بیرون عملی سازند یا اعتقادات آنها را در بیرون به نام خود بازتاب دهند.

روش دیگر شکنجه روانی، وادار کردن متهم به انتقاد از خود است. در این روش، بازجو از اینجا آغاز می‌کند که ما معصوم نیستیم و هر انسانی خطایی دارد و سپس از متهم می‌خواهد که خطاهایی را که تصور می‌کند در زندگی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود انجام داده، بازگو کند. همین گفته‌ها، می‌تواند در مورد حزب و جناح و گروه متبوع فرد، خط فکری مورد پیروی فرد و حتی حلقه‌های دوستی و شیوه‌های روابط شخصی فرد هم مطرح شود.

ورود متهم به این بازی مساوی است با درهم شکستن او و در نهایت اعتراف و توبه. زیرا بازجو بلافاصله روی تک تک نقاط ضعفی که متهم روی آنها دست گذاشته تأکید می‌کند و همزمان آنها را با اعتقادات و ارزشهای خود پیوند می‌دهد و به سرعت فرد را از يك فضای بحث و انتقاد به ظاهر دوستانه، به وادی اعتراف به گناه و انتقاد مکرر از خود و سپس اعترافات گسترده و اظهار پشیمانی کامل و توبه می‌کشاند.

در برابر اقسام بسیار متعدد روشهای شکنجه گری و شستشوی مغزی و تواب سازی، متهم نیز شرایط روانی خاصی را طی می‌کند. او ابتدا دچار احساس درماندگی و فراموش شدگی می‌شود و فقط بازجو است که حلقه اتصال او با دنیای بیرون است. (این همان موردی بود که مهندس عزب الله سحابی پس از رهائی از زندان آن را تشریح کرد و گفت که چگونه ارتباط او را با بیرون قطع کرده و به این نقطه او را رسانده بودند- پیک نت) سپس در برابر رفتارهای متغیر بازجو که روزی مهربان و روزی دیگر بسیار خشن و غیرقابل دسترسی است، دچار حیرت و سرگردانی می‌شود. پس از این، متهم دچار احساس تردید و عدم اطمینان می‌شود و حس می‌کند نمی‌داند که از او چه می‌خواهند و به اینجا می‌رسد که جواب این سؤال را فقط بازجو است که می‌داند.

در این مرحله، متهم به صورتی بیمارگونه به بازجو وابسته می‌شود، می‌خواهد او را بشناسد و حرفش را عمیقاً بفهمد و با او ارتباط برقرار کند. او سپس به علت همین وابستگی مفرط به بازجو دچار احساس تردید و از دست دادن شعور و آرمان‌های خود می‌شود. اما چیزی نمی‌گذرد که در وضعیتی بدتر قرار می‌گیرد و به خود نهیب می‌زند که چرا من به بازجو وابسته شده‌ام و خود را می‌خواهم به او نزدیک کنم. در اینجا يك احساس گناه و شدید متهم را فرا

می‌گیرد که در عین حال با يك تردید اساسی و سؤالات جدی درباره نظام اعتقادی و سیستم ارزشی خود همراه است.

در اینجاست که متهم از ترس تزلزل دائمی، احساس شکست بالقوه و هراس دیوانه شدن، به شدت به داشتن یکسری اصول جدید و ثابت نیاز پیدا می‌کند که بازجو برای یافتن این اصول (که در حقیقت اصول الفایبی خود بازجو است) به متهم کمک می‌کند. و این روند تا جایی پیش می‌رود که متهم به طور مطلق به بازجو احساس تعلق می‌کند و خود را با او همانندسازی تا سرحد همذات پنداری می‌کند.

بازجو شخصیت متهم را که کاملاً درهم شکسته، دوباره از ابتدا برای او می‌سازد. او این کار را با اتکا به اعترافات مفصلی انجام می‌دهد که قبلاً از متهم گرفته شده است. متهمان در اولین گامهای بازجویی پس دادن، تخلیه اطلاعاتی می‌شوند، یعنی به نوشتن جزئی ترین اطلاعات زندگی خصوصی خود از ابتدا تا امروز وادار می‌شوند.

(دریکی از اسناد منتشره در ادامه این گزارش سؤال عجیب بازجو از متهم مبنی بر اینکه اتهامات خود را بنویسید (در حالی که این بازجو است که باید اتهام متهم را به او بگوید، نه بالعکس!!) آورده شده: «اعم از ارتباط نامشروع و ...» و به این شکل او به صراحت مجبور به انجام اعترافات غیراخلاقی می‌شود.)

تعریف بازجویان اطلاعات موازی از روابط نامشروع به عنوان مجرمانه زنا محدود نمی‌شود. آنها از متهم درباره محافل خصوصی و حوزه‌های شخصی هم می‌پرسند و رقص و حتی دست دادن مرد با زن را نیز فعل مجرمانه محسوب می‌کنند. تا جایی که فرد حتی در مورد مجلس عروسی خواهرش هم به اعتراف وادار می‌شود.

کشاندن پرونده به حوزه‌های اخلاقی با دو هدف صورت می‌گیرد:

یکی اینکه متهم با چنین ترتیبی از جایگاه واقعی اتهام یا سوء ظن مطبوعاتی، فرهنگی یا سیاسی که به او وارد است و در هر حال يك وجهه خیرخواهانه دارد و عاری از قصد مجرمانه به معنای عام آن است، به حوزه‌هایی وارد می‌شود که هیچگاه برای او مطرح نبوده است. این باعث می‌شود که فرد خود را بی‌دفاع و آسیب پذیر حس کند و لذا بازجو به راحتی بتواند او را بشکند و خواسته‌های خود را به او تحمیل کند.

هدف دیگر اعتراف گیری غیراخلاقی، جنبه تبلیغاتی قضیه برای جامعه و خصوصاً برای مسئولین بالادست سازمان اطلاعات موازی است. در غالب پروژه‌های سازمان اطلاعات موازی، چیزی از آغاز کار نمی‌گذرد که **گزارش اولیه** برای **دفتر رهبری**، چند تن از **مراجع تقلید** و چند تن از **مسئولان قضایی و نظامی** فرستاده می‌شود تا به اصطلاح آنها توجیه شوند، که درحقیقت این اتفاق بعد از وقوع اولین سری از اعترافات غیراخلاقی متهمان انجام می‌گیرد. این اتفاق در پرونده شهرداران، (شهردار تهران "کرباسچی" و شهرداران نواحی که بازجویی از همه آنها زیر نظر سردار نقدی انجام می‌شد که در ادامه در باره او بیشتر می‌خوانید - **پیک نت**) بعضی از دانشجویان بازداشتی، ایرج جمشیدی، علیرضا جبباری، سیامک پورزند و در این مورد آخر برای چند تن از متهمان اینترنتی که به نوشتن «نامه‌های عفو و سپاس» نیز واداشته شدند، رخ داد.

اخباری که در روزنامه‌های نزدیک به اطلاعات موازی و خصوصاً روزنامه کیهان درباره پروژه‌ها و اعترافات متهمان پرونده‌های سازمان موازی منتشر می‌شود نیز در همین مرحله تنظیم شده و درز می‌کند، که آخرین مورد آنها یادداشت «**خانه عنکبوت**» حسین شریعتمداری درباره پروژه برخورد با فعالان سایت‌ها و وبلاگ‌ها بود. تحلیل، اطلاعات و اسامی مندرج در این یادداشت، عیناً از اعترافات یکی از متهمان سری اولیه بازداشت‌های مربوط به اینترنت کپی برداری شده بود.

اما عجیب اینجاست که گروهی از اولین کسانی که اینگونه متهمان بی‌پناه را وادار به اعتراف به کرده‌ها و ناکرده‌های غیراخلاقی می‌کردند، بعدها مشخص شد که خود از **سردسته‌های يك باند گسترده فساد** هستند.

ماجرا از این قرار است. در تابستان سال 81 گزارش محرمانه‌ای به دفتر حجت الاسلام کربوبی رئیس وقت مجلس می‌رسد مبنی بر اینکه **محمدرضا نقدی** فرمانده سابق حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی در رأس يك باند قدرتمند فساد و سرقت قرار دارد که یکی از اعضای آن هم بازداشت و به تخلفات گسترده باند فوق الذکر اعتراف کرده است. پس از طی مراحل قانونی و با اطلاع رییس جمهور پرونده به وزارت اطلاعات ارجاع می‌شود که پس از چند ماه تحقیق و بررسی به کشف جرایم متعدد از قبیل **دهها فقره تجاوز** به عنف، تجاوز جنسی و **قتل، سرقت و باج‌گیری** منجر می‌شود. در این باند چندین نفر از نیروهای انتظامی و حتی یکی از پرسنل وزارت اطلاعات نیز به کار گرفته شده و یکی از **روحانیون عقیدتی** سیاسی ناجا به نام **بروجردی** نیز احکام شرعی سرقت‌ها و قتلها را صادر می‌کرده است.

درنهایت وزارت با اطلاع موضوع به مرجع قضایی و دفتر رهبری اقدام به بازداشت نقدی به عنوان رهبر باند می‌کند و وی به جعل سند، خرید و فروش غیرقانونی سلاح، سوء استفاده از مقام نظامی و موارد متعدد باج‌گیری و اخاذی، سرقت مسلحانه، تجاوز جنسی و قتل **اعتراف می‌کند**.

نقدی همان کسی بود که شهرداران را در بازداشتگاههای وصال و خاتم شکنجه کرد و پرونده شهرداران را با اعتراف به فساد اخلاقی و روابط نامشروع پرمایه کرد. یکی از شهرداران مناطق تهران همان زمان در نامه به نمایندگان مجلس نوشت: «محل سلول انفرادی من چهار طبقه زیر زمین بود، از بلندگوی بازداشتگاه صدای گریه و ناله و روضه خوانی حاج منصور ارضی پخش می‌شد و وضع غذا هم بسیار نامطلوب بود ... آقای نقدی در تمام جلسات شکنجه شخصا حضور داشت، با ضربات کابل بر پشتم می‌زد و با هر ضربه یا حسین و یا زهرا می‌گفت و از من می‌خواست اعتراف کنم و بنویسم که با خانم منشی دفترم روابط نامشروع داشته‌ام...»

روزی خواهد رسید که اینگونه اتهامات و فساد اخلاقی برای دیگر افراد ظاهرا غیرتمند و به شدت ولایتمدار هم طرح خواهد شد و در آن روز همه خواهند فهمید که قدرت بی‌استثنا و بی‌تردید فسادآور است و آنها که در این زمینه بیشتر مدعی هستند و همه را جز خود فاسد می‌بینند، اتفاقا خودشان بیشتر در معرض لغزش و فساد قرار دارند. قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلقه، حاصلی جز فساد گسترده ندارد.

وبلاگ نویسان

در اواسط شهریور ماه سال گذشته سه مأمور دادستانی با احکامی که هیچ نام متهم و اتهامی در آن دیده نمی‌شد، به دفتر چند شرکت کامپیوتری مراجعه کردند و با خاموش کردن سرورها، بازداشت عده‌ای از کارکنان و ضبط اموال، دفتر این چند شرکت را پلمب کردند. همزمان با این اقدام، چند وبلاگ نویس هم بازداشت شدند و چند روز بعد تعدادی از دست اندر کاران سایتهای امروز و رویداد هم به اداره اماکن ناجا احضار و یا در محل کار خود بازداشت شدند. پروژه برخورد با فعالان اینترنتی آغاز شده بود.

دو هفته قبل از این، شدیدترین دستور **فیلترینگ** از سوی دادستانی به مخابرات و شرکت‌های سرویس دهنده ابلاغ شده بود. این دستور شامل چندین سایت اینترنتی و دهها وبلاگ شخصی می‌شد. در روزهای بعد از استارت پروژه نیز هر چند روز یکبار يك متهم دیگر به جمع قربانیان پروژه سازمان اطلاعات موزی می‌پیوست. بسیاری از افراد دستگیر شده، روزنامه نگار بودند و تعدادی از آنها در واقع حتی جزو فعالان اینترنتی هم به شمار نمی‌رفتند.

به جز يك نفر، تمام بازداشت شدگان بدون حکم، بدون ذکر اتهام و بدون حضور وکیل بازداشت شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. پرونده سازی برای این متهمان جوان در حالی صورت گرفت که نه قانونی برای رسیدگی به اتهامات و جرایم اینترنتی و رایانه‌ای وجود داشت و نه موارد مصرح در قوانین و آیین نامه‌های موجود دادرسی و زندانها در این پرونده‌ها رعایت شد.

محل نگهداری متهمان، برخلاف صریح قانون، در يك **بازداشتگاه مخفی** بود که تا سال 79 در اختیار معاونت امنیت وزارت اطلاعات قرار داشت و پس از آن تا يك سال بی‌استفاده بود تا آنکه سازمان اطلاعات موازی با هماهنگی نهادی که این باغ و ساختمان‌های موجود در آن را در اختیار گرفته بود، این بازداشتگاه را به عنوان **مرکز فعالیت های** غیرقانونی خود انتخاب کرد.

این بازداشتگاه غیررسمی که سازمان زندانها هیچ نظارتی بر آن ندارد، در **ضلع شرقی میدان جوانان** قرار دارد و ساختمان مجاور آن متعلق به پانا (**خبرگزاری دانش آموزی**) است. اطراف این بازداشتگاه تماما با دوربین‌های مدار بسته مجهز است و درون آن نیز يك بازداشتگاه با **سه سالن** و در هر سالن بیش از **ده بند** وجود دارد.

مسئول این بازداشتگاه زیر نظر رضائی (**فرمانده اطلاعات ناجا**) کار می‌کند. سربازجوی پرونده خود را با افتخار بازجوی **پرونده حزب توده** معرفی می‌کند و مدام به متهمان تأکید می‌کند که او **کیانوری** را با آنهمه سابقه سیاسی به تسلیم و اعتراف مجبور کرده و این جوانان که عددی نیستند. دیگر بازجویان پرونده از مأموران غالباً کم سابقه حفاظت و اطلاعات ناجا هستند که این بازجویی‌ها برای چند نفر از آنها دوره کارآموزی محسوب می‌شود! ناگفته نماند پس از اینکه محل این بازداشتگاه توسط یکی از عوامل نزدیک به دادستانی لو رفت، متهمان پرونده سایتها به يك بند نوساز و مجهزتر در زندان اوین منتقل شدند.

نقطه استارت پروژه برخورد با فعالان و نویسندگان سایت‌های اینترنتی، گزارشهایی بود که درباره فعالیت‌های ضد امنیتی بعضی از سایت‌ها و وبلاگ‌ها وجود داشت. مستندترین و هماهنگ ترین گزارش‌ها از طریق یکی از منابعی بدست آمده بود که پیش از این در پرونده سینماگران، خود از متهمان اصلی پرونده بود و اتفاقاً در چند سایت معروف سیاسی در اینترنت نیز فعال بود و جزو نویسندگان ثابت به شمار می‌رفت. (**فضلی نژاد**)

این منبع که در ابتدا تحت فشارها و آزارهای شدید مأموران اطلاعات موازی در زندان و بیرون به همکاری وادار شده بود، در گزارش‌های خود از سایت‌ها و وبلاگ‌ها و نویسندگان آنها نام می‌برد و ارزیابی خود را از میزان خطر ساز بودن، میزان تأثیرگذاری بر مخاطب و موقعیت سیاسی آن وبلاگ یا سایت در اینترنت ارائه می‌کرد. همین گزارش‌ها به مورد سوء ظن قرار گرفتن و بازداشت افراد منجر می‌شد. این متهم سابق که خود نقاط ضعف عمده شخصیتی و اخلاقی داشته و به همین علت توسط اطلاعات موازی اجبر شده بود، این بار به عنوان **کارشناس پرونده** به کار گرفته شد.

تک نویسی به افراد ثابت محدود نیست و از هر کسی درباره همکاران، دوستان، نزدیکان و حتی افراد نزدیک به خانواده خود ممکن است تک نویسی گرفته شود. اما يك لیست ثابت نیز وجود دارد که شامل تعدادی از اعضای نمایندگان سابق مجلس، سازمان مجاهدین انقلاب و حزب مشارکت، امضا کنندگان نامه‌های خطاب به رهبری، روزنامه نگاران شاخص اصلاح طلب و فعالان سیاسی می‌شود.

در پرونده ملی مذهبی‌ها این لیست در حدود شصت نفر بود و برای سیامک پورزند به بیش از دویست نفر بالغ می‌شد. از فعالان دانشجویی بسته به ارتباطات و گستره فعالیتشان تک نویسی گرفته می‌شد و از فعالان اینترنتی هم درباره اشخاص حزبی و سیاسی و فرهنگی که می‌شناسند و با آنها ارتباط دارند تک نویسی گرفته می‌شود، خواه به موضوع پرونده و عنوان اتهامی ربط داشته باشد یا نداشته.

نوع دیگری از تک نویسی نیز با عنوان **سفید نویسی** وجود دارد. در سفید نویسی، متهم به نوشتن اعترافات زیاد و بی‌هدف درباره همکاران و دوستان مطبوعاتی یا سیاسی اش و ادار می‌شود و بازجو بدون اینکه از متهم سؤال خاصی بکند یا درباره فرد خاصی بپرسد و اطلاعات بخواهد، از او می‌خواهد که هرچه بیشتر بنویسد و هرچه در ذهن دارد را بر روی کاغذ پیاده کند.

تک نویسی علاوه بر فایده مستقیم آن برای بازجویان که افزایش حجم اطلاعات و گسترش تعداد قربانیان بالقوه ایشان است، یک نتیجه غیرمستقیم هم دارد که تداعی شکست درونی به همراه تصور شریک ساختن دیگران در گناه خویش است. فرد با نوشتن درباره افراد بزرگتر و فعال تر و مهمتر، حس می‌کند که گویی در عین اعتراف، گناه خود را در پیش چشم بازجو کوچک جلوه داده و لذا بخشیده خواهد شد.

اوج این حالت و احساس شریک کردن دیگران در کرده‌های خویش، وقتی است که فرد درباره همکاران، همفکران و دوستان سابق خود اعتراف می‌کند و آنها را به جرایم موهومی که بازجو از آن صحبت می‌کند، متهم می‌سازد.

در سند منتشره می‌بینیم که متهم عین عبارات و ذهنیت‌های دیکته شده توسط بازجو را به عنوان اعترافات خود می‌نویسد و می‌نویسد: «هم من و هم دیگران در آماده و مهیا!! ساختن نیروی خارجی برای تهاجم فرهنگی گسترده نقش مؤثری را ایفا کردیم و تردیدی نیست که عرصه فرهنگی را آسیب پذیر ساختیم و قشر جوان علاقه مند به سینما را به مسیری غلط و کج راه سوق دادیم که جبران این آفت نیاز به تلاش و کار مستمر فرهنگی دارد.» (این سند دستخط فضل‌ی نژاد یکی از قربانیان اینترنتی است که به کارگزار سازمان اطلاعات موزی تبدیل شد. آن را در این مجموعه می‌بینید. **پیک نت**)

کاملاً قابل تصور است که روزنامه نگاری که سالها سابقه مطبوعاتی دارد، در چه شرایطی بوده که در نوشتن همین چند سطر، اغلاط متعدد نوشتاری و ادبی دارد. یک نویسنده با سابقه هیچ وقت «محابا» را «مهابا» نمی‌نویسد و «فراغ بال» را با «فراق» اشتباه نمی‌گیرد.

متهم در این لحظه به طور کامل به بازجو وابسته شده و در عین حال به شدت احساس گناه می‌کند. شستشوی مغزی از اینجا معنا می‌یابد. هر چیزی که متهم بیان می‌کند، باعث رضایت بازجو نمی‌شود و بازجو درباره هر جمله سؤالات متعدد و چندجانبه‌ای مطرح می‌کند و جواب‌ها را با همراهی خود متهم اما به سبک خود بازنویسی می‌کند.

پس از این، متهم مجبور می‌شود با بازجو همراهی کند و نوشته‌های او را بپذیرد یا اینکه مدام با او بحث و جدل کند، و این دیالکتیک شستشوی مغزی است. در حقیقت بازجو وقتی راضی می‌شود که متهم از اظهارات قبلی خود دست بکشد و به منطق و سیستم ارزشی بازجو تن دهد و برای گفته‌های خود همانند بازجو استدلال و بحث کند.

این حالت متهم، تنها به درون زندان محدود نمی ماند و در اکثر موارد تأثیرات آن تا مدت‌ها پس از آزادی بر روحیه و زندگی فردی که شستشوی مغزی شده، دوام دارد. خصوصاً اگر شرایط رعب و وحشت و خفقان درون زندان در بیرون هم تداوم یابد، متهم به صورت روانی همان احساسات و روحیات را در درون خود زنده می‌سازد.

سینمایی‌ها

چند هفته به پایان سال 81 مانده بود که در عرض چند هفته چندین نفر از نویسندگان و فعالان عرصه سینما به اداره اماکن نیروی انتظامی احضار، بازجویی و بسیاری از ایشان بازداشت شدند.

این متهمان با نشریات سینمایی از جمله «گزارش فیلم» و «سینما جهان» ارتباط داشتند و اکثراً بر اساس اعترافات سیامک پورزند احضار و بازداشت شده بودند. سیامک پورزند مسئول مجتمع فرهنگی تهران و همسر مهرانگیز کار بود که با تعدادی از روزنامه‌های دوم خردادی هم ارتباط داشت.

پورزند، سالخورده و بیمار، چندان نتوانست در مقابل فشارهای بازجویان اطلاعات نیروی انتظامی که در این پرونده با پوشش و پشتیبانی عملیاتی اداره اماکن ناجا وارد شده بودند، مقاومت کند. او به سرعت در مقابل بازجویان تسلیم شد، شروع به اعترافات گسترده کرد و در نهایت برای خلاصی از دست بازجویان سازمان اطلاعات موازی به مصاحبه تلویزیونی هم تن داد، هرچند که آنها به وعده خود درباره آزادی سریع این قربانی عمل نکردند.

بسیاری از روزنامه نگاران و نویسندگان سینمایی به زیرزمین ساختمانی در **خیابان مطهری** تهران احضار شدند و در موارد متعددی بدون حکم و تشریفات قانونی بازداشت شدند. در هفته اول اسفند ماه 81 هر روز خبر بازداشت یکی دیگر از فعالان فرهنگی به گوش می‌رسید. یکی از اعضای تحریریه ماهنامه فیلم که اخیراً از کشور خارج شده، بخشی از آنچه بر او رفته را برای سازمانهای مدافع حقوق بشر شرح داده است.

سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی چند هفته بعد به رسانه‌ها اعلام کرد که این افراد به ترویج ابتذال فرهنگی مشغول بوده اند و یک شبکه گسترده توزیع فیلمهای مبتذل را تشکیل داده بودند که از آنها بیش از سیزده هزار CD مبتذل کشف شده است!! قالیباف عین مطالبی را بازگو می‌کرد که در گزارش معاونت اطلاعات ناجا آمده بود، ولی در مقابل این سؤال یکی از خبرنگاران که شما در این مدت چگونه توانسته اید اینهمه CD را بررسی و بازبینی کنید که بفهمید آنها مبتذل هستند، جوابی نداشت.

سازمان اطلاعات موازی تصمیم گرفته بود سرپل‌ها و عوامل تهاجم فرهنگی غرب را کشف کند و قربانیانی دم دست تر و بی‌پناه تر از سینماگران نیافته بود. پورزند نیز به عنصر کلیدی و مرکزی این شبکه تبدیل شده بود و هرچه را می‌خواستند، به زور از زیر زبان او می‌کشیدند.

اگرچه سیامک پورزند آدم سیاسی نبود، اما بازجویان علاقه خاصی به مرتبط کردن او با تمام رادیوهای بیگانه، فعالان سیاسی و فرهنگی خارج از کشور و دیگر فعالان فرهنگی و سیاسی و مطبوعاتی داخلی داشتند. آنها درباره تمام افرادی که در لیست خاکستری خود داشتند، از

پورزند سؤال می‌کردند و هر فرد جدیدی که او نام می‌برد را نیز به لیست اضافه می‌کردند. اینها قرار بود بشوند شبکه جاسوسی، تهاجم فرهنگی و ترویج ابتذال فرهنگی و سینمایی.

درباره بسیاری فعالان حقوق بشر و حقوق زنان از جمله شیرین عبادی، شهلا لاهیجی و مهرانگیزکار (همسر سابق پورزند) به طور اختصاصی از او پرسیده می‌شد. او نیز همانطور که در برگه‌های بازجویی مشخص است، تا می‌توانست درباره این افراد و دیگران می‌نوشت تا بازجویان او را به شرایط دشوار گذشته برنگردانند. ایجاد مشکل برای قضای حاجت و ممانعت از رسیدن داروهای او کافی بود تا پیرمرد هفتاد ساله درهم بشکند و به طور کامل با بازجویان همکاری کند. برای فهم وضعیت و شرایط او در زندان همین کافی است که ببینیم او نام شبکه ماهواره‌ای NITV را به اشتباه NIRT می‌نویسد! (ضمیمه شماره 2) چنین اشتباهی یا به علت بی‌سوادی بازجویی است که این اعترافات را به متهم دیکته می‌کند، و یا به جهت فشارهای وارده بر متهم که حافظه او را به خطاهای مکرر انداخته است.

ناگفته نماند که بخشی از امثال این اشتباهات در نوشته‌های متهمان، عمدی است. متهمان در آن لحظه‌های دشوار و تحت فشار تصور می‌کنند که بعداً در دادگاه می‌توانند این اغلاط فاحش و یا خط خوردگی‌های پیاپی را به عنوان دلیل بی‌ارزش بودن این اعترافات و اقرار تحت فشار و شکنجه به دادگاه یا به افکار عمومی عرضه کنند. نگاه‌های نامتعادل و ناآرامی و تحرکات زیاد فرد و خاراندن صورت و بدن در هنگام مصاحبه‌های تلویزیونی را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد.

از دیگر مواردی که در پرونده‌های اطلاعات موازی به وضوح قابل رؤیت است، تلاش بازجویان و تحلیلگران پرونده‌ها در جهت پرونده سازی گسترده برای افراد شاخص و شهیر و دارای محبوبیت است. یکی از افراد بالایی این لیست، خانم شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل است که یک بار در پرونده موسوم به «نوارسازان» به اتهاماتی متهم شد که در نهایت از دست اطلاعات موازی خلاصی یافت. اما در عین حال نیروهای اطلاعات موازی پرونده قطوری برای او ساخته بودند تا به یک بهانه دیگر او را به زندان بیندازند که دریافت نوبل صلح و برخورداری از یک وجهه بین المللی، فعلاً امکان چنین برخوردی را منتفی ساخته است.

سایت‌هایی که علیه اصلاح طلبان کار می‌کردند یا می‌کنند و به دروغ سازی و شایعه پردازی علیه نمایندگان مجلس ششم، مدیران اصلاح طلب دولتی، فعالان روشنفکر و اصلاح طلب، روزنامه نگاران، نیروهای ملی مذهبی و روحانیون نزدیک به اصلاح طلبان می‌پرداختند و می‌پردازند، همگی به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم به سازمان اطلاعات موازی وابسته اند و از آن خط می‌گیرند و تغذیه می‌شوند.

سایت‌های خبری با نامهای «دریچه» (هم اکنون در حال فعالیت)، «افشا» (تعطیل شده)، چلچراغ (موقتاً تعطیل شده)، «جستجو» (تعطیل شده) و «شریف نیوز» (در حال فعالیت) مستقیماً وابسته به اطلاعات موازی هستند. این مورد آخر، با پوشش دانشجویی اداره می‌شود، اما در حقیقت بیش از هشتاد درصد محتوای تولیدی آن با پشتیبانی مستقیم اطلاعات موازی تهیه می‌شود. آدرس سایت‌های مذکور به این شرح است:

www.daricheh.org

www.chelcheragh.org

www.jostejoo.net

www.sharifnews.com

www.gooyaa.com

سایت «گویا» یکی دیگر از تولیدات جناحی و خطی اطلاعات موازی علیه اصلاحات بود که آشکارا از سایت خبری «گویا نیوز» تقلید می‌کرد و آدرس همه سایتهای همفکر یا نزدیک به جریان مخالف اصلاحات را یکجا جمع کرده بود. تأسیس گویا کمی بعد از مقطعی بود که یکی از مقامات بالای نظام در دیدار با جمعی از حوزویان و نخبگان علمی و فرهنگی از ایشان خواسته بود که در جبهه‌های جدید مبارزه با هم‌همنگ و «ید و احده» باشند. (رهبر) علاوه بر این سایتهای گروه عملیات روانی سازمان اطلاعات موازی هر از گاهی اخبار راست و دروغ یا خبرهای محرمانه و گاهی آمیخته به کذب از پرونده‌های در دست اقدام را برای سایتهای دیگر مانند «بازتاب» و بعضی خبرگزاری‌ها مانند «فارس» و «مهر» می‌فرستد و با تغذیه غیرمستقیم آنها را در جهت مورد نظر خود خط دهی می‌کند، که در مورد پرونده‌های خاص اطلاعات موازی خبرگزاری فارس ارتباط نزدیکی با شخص دادستان تهران برقرار کرده است.

نیروهای اطلاعات موازی حتی يك بار با تقلید از وبلاگ گروهی صبحانه، سایتی را به نام «سرتاسر» راه اندازی کردند که به علت اینکه لینک‌ها و مطالب اعضا از کنترل مدیران سایت خارج شد و رنگ و بوی دیگری به خود گرفت، آن را به طور موقت تعطیل کردند. این سایت دیگر هرگز به روز نشد.

دو سند ضمیمه، دست‌نوشته‌های یکی از نیروهای ارشد اطلاعات موازی است که چند خبر را برای انتشار در یکی از سایتهای ضد اصلاحات تنظیم کرده است. نحوه تنظیم خبر و نثر آن برای فهم میزان سواد و دانایی این بازجویان کافی است. اینگونه اخبار، نوعاً یا از طریق شنود و یا از طریق شنیده‌های افراد سیاسی نزدیک به اطلاعات موازی و گاهی هم از طریق منابع انسانی بدست می‌آیند.

حمله به جلسه ائتلاف ملی مذهبی‌ها

در آخرین روزهای سال 79 افرادی که خود را مأمور دادستانی معرفی می‌کردند، وارد منزل محمد بسته نگار شدند و افراد حاضر در خانه را که در يك جلسه بحث سیاسی شرکت کرده بودند، بازداشت کردند.

چند روز قبل از آن، **مقام رهبری** در يك جلسه دیدار دانشجویی گفته بود: «در جلساتشان می‌نشینند و می‌گویند ما می‌خواهیم براندازی قانونی کنیم. تعبیر عجیبی است، براندازی قانونی! ما براندازی قانونی نمی‌شناسیم. براندازی براندازی است و حکم آن هم معلوم است»

اکثر متهمان در دوران طولانی بازداشت در اختیار نیروهای اطلاعات سپاه بودند و در روزنامه‌ها و سایت‌های نزدیک به سازمان اطلاعات موازی بی‌شرمانه‌ترین اتهامات علیه آنها و خانواده‌هایشان مطرح شد. با آنکه وزارت اطلاعات به صراحت نظر کارشناسی خود را مبنی بر برانداز نبودن ملی مذهبی‌ها اعلام کرد، بازجوهای پرونده به هر ابزاری ولو غیر اخلاقی و غیر انسانی متوسل می‌شدند تا **نظریه رهبری را درباره برانداز** بودن این گروه اثبات کنند.

نامه دسته جمعی نیروهای ملی مذهبی که حدوداً دو سال پیش منتشر شد، بخشی از آنچه که بر سر این متهمان مسلمان، مظلوم و بی‌پناه رفته را منعکس می‌کند. اما آنها از بازگو کردن بسیاری از رفتارهای بازجویان مدعی اسلام و ولایت شرم کرده اند و نگفته اند تمام آنچه را که باید می‌گفته اند.

این متهمان بیشتر در بازداشتگاه نظامی و در زندان‌های 59 و 66 سپاه و در مواردی هم بند 325 اوین نگهداری می‌شدند و بارها به بهانه‌های مختلف به افرادی فرستاده می‌شدند که میزان آن برای چند تن از متهمان به بیش از يك سال انفرادی رسید. به علاوه در دو مورد

متهم به بازداشتگاه مخفی نامشخصی برده شد که در يك مورد زندان انفرادی تا سه ماه به طول انجامید.

در برخورد خشونت آمیز و غیر انسانی، بازجویان از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. ضرب و شتم متهمان کمترین و عادی ترین کار بود، اما همین نیز در مورد متهمان کهنسال به شکلی انجام می‌شد که عوارض و مشکلات جسمی ناشی از آن هنوز هم گریبانگیر این قربانیان بی‌دفاع اطلاعات موازی است.

اما فشارهای روحی و روانی به مراتب بیشتر از فشارهای جسمی بود، تا جایی که عزت الله سبحانی بعداً در نامه‌ای به سران سه قوه گفت تحمل زندان اخیر به مراتب دشوارتر از زندان‌های طولانی مدت در رژیم سابق بود.

فشارهای روانی به متهمان، تنها به بازجویی‌های طولانی و دیگته کردن خواسته‌های خود به متهمان و اخلال در استراحت و خواب متهم و توهین و تحقیر و بازجویی به هنگام بیماری و ممانعت از رفتن به دستشویی و موارد مشابه منحصر نمی‌شد.

بازجوهای وابسته به سپاه پاسداران انقلاب که در توجیه اعمال خود کاملاً به احکام اسلام و مصلحت نظام و حمایت از ولایت متوسل می‌شدند، کارهایی را به همین نام کردند که از هیچ فرد غیر مسلمانی هم بر نمی‌آید و شاید جز معدود افرادی حتی اعضای ساواک شاه هم حاضر به انجام این کارها نبودند.

تهدید به اعدام، تجاوز جنسی، محاکمه صحرائی و هتک حیثیت خانوادگی، ارائه اخبار و روزنامه‌های جعلی و مطلقاً کذب به متهمان با هدف فریب دادن و درهم شکستن ایشان، تهدید همسر و اعضای خانواده بازداشت شدگان، بازجویی از همسران متهمان، انتقال همسر و خواهر یکی از متهمان به زندان 59 که مخصوص مردان بود و بازداشت فرزند یکی از متهمان و روبرو کردن او با پدرش تا به سناریوی ساختگی بازجو اعتراف کند، کارهایی است که شاید در جهان امروز تنها از موساد و یا استخبارات منحلۀ رژیم صدام برآید.

نگاهی به سطرهای انتهایی این برگه از بازجویی‌های سیامک پورزند دقیقاً نشان می‌دهد که متهم در حقیقت چیزی را از خود نمی‌نویسد، بلکه تماماً آن چیزی که بازجو می‌خواهد و می‌گوید را می‌نویسد.

این جمله متهم: «برخی از عوامل و چهره‌های کانون نویسندگان که جدا و به راستی نمی‌دانم چه کسانی هستند» کافی است تا نشان دهد که بازجو او را در چه شرایطی قرار داده که او با عجز و لابه خطاب به بازجو می‌گوید دیگر این را واقعا نمی‌دانم که بنویسم.

در اینجا بازجو به سرعت به کمک متهم می‌شتابد و نام‌هایی را که می‌خواهد از زبان متهم بشنود، به او دیگته می‌کند: جمیله کدیور، عطاء الله مهاجرانی، محسن کدیور، عباس عبدی، برخی اشخاص دیگر از طیف اصلاح طلب، چنگیز پهلوان، روشنگر داریوش، باقی، گنجی، ابراهیم نبوی ...

از این اسامی چند نفری پیش از این زمان قربانی توهنات و جفاهای نامشروع و نامعقول سازمان اطلاعات موازی بوده اند و دیگران هم اکثراً پس از اعترافات پورزند و بسیاری افراد دیگر به تدریج به جمع قربانیان پروژه‌های اطلاعات موازی پیوسته اند.

دو سند بعدی دستنوشته‌های يك بازجو است که به عنوان کارشناس پروژه، اخبار سراسر کذبی را برای انتشار در يك سایت اینترنتی می‌نویسد. او حتی اینقدر شرم و مراعات نمی‌کند که لااقل این اراجیف و تهمت‌های ضد اخلاقی را در برگه‌های یادداشت سازمان متبوع خود یعنی اطلاعات ناجا ننویسد.

به این ترتیب انسان های بی پناه و بی دفاع قربانی توهمات رهبران و توطئه‌های مسئولان پرونده و بازجویان می شوند تا بار دیگر این واقعیت را بر صفحه تاریخ استبداد بنویسند که نظارت نداشتن و پاسخگو نبودن چه عواقب وحشتناکی به بار می آورد.

برگرفته از سایت «پیک نت»